

صادق هدایت و باستان‌گرایی

عبدالنبی قییم

پژوهشگر



هدایت پانزده

یا شانزده سال

بیشتر نداشت

که کتاب‌هایی

در زمینه احضار

روح، جادوگری،

کیمیایری،

رمل، کف‌بینی و

پیشگویی مطالعه

می‌کرد. عجیب‌تر

اینکه گاه خود نیز

دست به عملیاتی

در این زمینه می‌زد.

تنها حاصلی که

از این زحمات

گرفت تهمت بود

که نصیبش شد و

فامیل او را متهم

کرد عقل یکی از

بستگان را در عالم

خواب از او گرفته

است

بدون شک صادق هدایت از چهره‌های برجسته داستان‌نویسی ایران در دوران معاصر است و اگر بگوییم برجسته‌ترین داستان‌نویس یک قرن اخیر و بحث‌برانگیزترین آن‌هاست، سخن گزافی نگفته‌ایم. موافقان و مخالفان صادق هدایت هریک درباره آثار و عقاید او سخن گفته‌اند و از منظر خود به بررسی و نقد و یا مدح و ثنای وی پرداخته‌اند. بسیاری از این بررسی‌ها و اظهارنظرها مبتنی بر شیفتگی و دلبستگی نویسندگان آن‌ها به هدایت بوده که در برخی موارد از شائبه تعصب مبرا نیستند. در مقابل، کسانی بوده‌اند که به دور از تعصب و فارغ از هرگونه حب و بغض به آثار هدایت و عقاید او پرداخته‌اند و در این زمینه پژوهش‌های ارزشمندی ارائه کرده‌اند. با وجود این به علت کثرت نوشته‌های گروه اول و قلت نوشته‌های گروه دوم و همچنین تعصب خیل عظیم روشنفکران، هنوز آن‌طور که باید و شاید افکار و آرای صادق هدایت برای بسیاری ناشناخته باقی مانده است. در این مقاله نگاهی به جنبه‌ای از عقاید و افکار هدایت می‌پردازیم.

صادق هدایت روز ۲۸ بهمن سال ۱۲۸۱ شمسی مطابق با ۱۷ فوریه سال ۱۹۰۳ میلادی در تهران خیابان کوشک در خانواده‌ای اشرافی دیده به جهان گشود.^۱ در پانزده سالگی به چشم‌درد شدیدی مبتلا شد و پزشکان توصیه کردند شش ماه خواندن و نوشتن را متوقف کند. بنا به گفته برادر بزرگ‌ترش محمود علت چشم‌درد او این بود: «با توجه به شناختی که از ساختمان روانی او داریم، کاملاً ممکن است که علت آن روانی بوده باشد، نه جسمانی».^۲

هدایت پانزده یا شانزده سال بیشتر نداشت که کتاب‌هایی در زمینه احضار روح، جادوگری، کیمیایری، رمل، کف‌بینی و پیشگویی مطالعه

می‌کرد. عجیب‌تر اینکه گاه خود نیز دست به عملیاتی در این زمینه می‌زد. تنها حاصلی که از این زحمات گرفت تهمت بود که نصیبش شد و فامیل او را متهم کرد عقل یکی از بستگان را در عالم خواب از او گرفته است.^۳ هدایت در دوره پایانی و افول سلطنت قاجار دیده به جهان گشود و دوره کودکی و نوجوانی او هم‌زمان بود با رشد طبقه بورژوازی و کاهش قدرت زمینداران بزرگ و اشراف. به قول پرویز ناتل خانلری، طبقه‌ای که هدایت به آن تعلق داشت طبقه راکد و بی‌حرکی بود که محکوم بود در برابر جنبش طبقات پایین‌تر تسلیم شود یا روش و رفتار خود را عوض کند. این طبقه به علت رفاه بیش از اندازه سیر تکاملی خود را تمام کرده بود و رو به انحطاط می‌رفت.^۴ به همین دلیل تمام خواص نسلی که در حال انقراض است در وجود هدایت تجلی کرده بود... او از تمام کسانی که فعالیت می‌کردند تا زندگی بهتری را فراهم کنند نفرت داشت و برای آن‌ها اصطلاح خاصی وضع کرده بود و به این طبقه «پاچه‌ورمالیده» می‌گفت. همین که می‌شنید فلان‌کس در فلان شرایط اجتماعی فلان پست یا مقام را به دست آورده، اولین عکس‌العملش این



بود: «دور برسند». قصه سگ ولگرد، د نانجیب هدایت کرد، اش دست د تحولات اشرافیتی تحولات قول شاه کاتوزیان زندگی شدت - برخوردار نژادطلب هدایت سهم خ به جز کا هدایت هدایت وامی‌داش به مفهومی پست وطن‌پرس می‌پیوس منفی و هدایت است ا این نما در همه شده اس یکی از کرده اس هدایت حرکت نژادی و او سه سال بی پروین افشاند نمایش نمی‌کرد تصویر سبب

بدانند.^{۱۵} برخی دیگر با توجه به گذشته نگری و محور قرار دادن مبارزات شاهزادگان از سوی او، هدایت را ادامه دهنده رمانتیسیم منفی رمان تاریخی می دانند.^{۱۶}

کتاب *انیران* که شامل سه بخش مجزاست و هر بخش را یک نفر نوشته است در ادامه همان تفکر باستان گرایی هدایت بود: هدایت *سایه مغول* را نوشت که درباره حمله مغول به ایران است؛ *بزرگ علوی* دیورا نوشت که درباره سرنگونی پادشاهی ساسانی به دست اعراب است؛ و *شین پرتو* (علی شیرازپور پرتو) شب بدمستی را نوشت که داستان حمله اسکندر به ایران است. آن ها این کتاب را به ذبیح بهروز که یکی از سردمداران باستان گرایی و از افراطیون بود تقدیم کردند. این کتاب در سال ۱۳۱۰ منتشر شد.

هدایت زمانی که در بمبئی بود، برخی از آثار میرزا آقاخان را که در میان زردشتیان آن دیار رواج داشت، خوانده بود.^{۱۷} او از کنت دو گوینو، نظریه پرداز برتری نژاد آریا، متأثر بود و در گفت و گویی به این حقیقت اعتراف می کند: «شاید کسی که بیش از همه به من تأثیر کرد گوینو^{۱۸} باشد».^{۱۹}

اما آنچه مغفول مانده و کمتر به آن توجه شده و شاید بسیاری از مخالفان هدایت و حتی برخی از موافقان او آن را ندانند این است که هدایت تا آخر عمر بر عقاید باستان گرایی خود باقی نماند و تغییراتی در عقاید و افکار او ایجاد شد. او رفته رفته راه خود را از باستان گرایان جدا کرد و در مواردی افکار آن ها را تمسخر کرد. به اعتقاد کاتوزیان، «هدایت در مرحله دوم از مراحل اندیشه خود وقتی دید که این احساسات وطن پرستی دستمایه بزرگی برای تبلیغات دولتی شده است به مخالفت با برخی از جنبه های اندیشه باستان گرایی خود که در آثارش ابراز کرده بود پرداخت، درحالی که خود زمانی از طرفداران پارسی سره بود و نمایشنامه پروین دختر ساسان را به این شیوه نوشته بود به مخالفت با آن برخاست و آن را به مسخره گرفت و همچنین در داستان کوتاه *میهن پرست* ناسیونالیسم دولتی را به باد انتقاد می گیرد و حساب خود را از آن به کل جدا می کند».^{۲۰}

شاهرخ مسکوب نیز همین نظر را دارد. او می نویسد: «سال ها پیش از آنکه آرمان های میهنی و نوگرایی شتابان روزگار رضاشاهی در شهریور ۱۳۲۰ در دنیای بیرون از پا درآید، در روان هدایت فرو ریخته بود».^{۲۱} هدایت بسان بسیاری از روشنفکران آن دوره که

بود: «دوره پاچه ورمالیده هاست و حقا پاچه ورمالیده ها باید به جایی برسند».^{۲۲}

قصه *سگ ولگرد* نیز تجسم طبقه هدایت بود. در حقیقت قصه *سگ ولگرد*، داستان حیوانات و انسان های نجیبی است که گرفتار جوامع نانجیب می شوند».^{۲۳}

هدایت را باید نماینده اشرافیت در حال اضمحلال دوره قاجار تلقی کرد، اشرافیتی که نیم نگاهی به مدرنیته و تجدد داشت، اما از ترس از دست دادن امتیازات خود و موقعیت اجتماعی و منافع اقتصادی به تحولات اجتماعی و مدرنیته نگاهی بدبینانه و توأم با یأس داشت؛ اشرافیتی که خود را برتر از دیگران می دانست و در مقابل سیل خروشان تحولات اقتصادی و اجتماعی قادر به تبیین اوضاع و احوال نبود. به قول شاهرخ مسکوب، تلاقی اشرافیت و تجدد در هدایت ترازیک بود.^{۲۴} کاتوزیان درباره افکار و عقاید هدایت، چنین می نویسد: «وی در دورانی زندگی می کرد که وطن پرستی افراطی و ناسیونالیسم رمانتیک در اوج شدت خود بود و در میان روشنفکران و نویسندگان از مقبولیت خاصی برخوردار بود. همچنین این دوره مقارن با تبلیغات پان ژرمنی و برتری نژادطلبی آریایی-آلمانی ها نیز بود که در ایران طرفدارانی داشت. هدایت از هر دو جریان متأثر بود. هدایت تحت تأثیر این جریان ها به سهم خود همیشه بر آتش وطن پرستی افراطی ایرانیان نهاد».^{۲۵}

به جز کاتوزیان، کسان دیگری نیز این سخن را گفته اند و ناسیونالیسم هدایت را شوونیسم دانسته اند.^{۲۶} به نظر خانلری «اولین نکته ای که در هدایت به طرز چشمگیری هر تازه آشنایی را جلب می کرد و به تأمل وامی داشت همین وطن پرستی حاد و افراطی او بود. صادق هدایت به مفهوم وطن پرستی با چشمی می نگریست که جهان بینی امروز آن را نمی پسندد و این را باید بگویم که نوع وطن پرستی صادق هدایت یک وطن پرستی احساساتی و کهنه بود که رشته های آن به گذشته دورتر می پیوست... من اسم وطن پرستی هدایت و امثال او را وطن پرستی منفی و احساساتی می گذارم».^{۲۷}

هدایت در نمایشنامه *مازیاراز* «پالایش خونی» سخن می گوید و معتقد است این امر فقط از راه ریختن خون میسر می شود.^{۲۸} وی در مقدمه این نمایشنامه می نویسد: «این نسل نیمه ایرانی- نیمه عرب است که در همه جا پاکیزگی ایرانی را از میان برده و باعث سلطه عرب و اسلام شده است».^{۲۹} در جای دیگر می نویسد: «حتی اگر یک فرد از جانب یکی از والدین خود تباری مسلمان داشته باشد رذالت عرب را پیدا کرده است».^{۳۰}

هدایت دیگر جنبش ها و قیام های مردم ایران در قرون اولیه هجری را حرکت هایی می داند «که هنوز ایرانیان فرّ و شکوه دوره ساسانی و برتری نژادی و فکری خود را به کلی فراموش نکرده بودند».^{۳۱}

او سه سال پیش از این؛ یعنی در سال ۱۳۰۹، هنگامی که بیست و هشت سال بیش نداشت با همکاری حسین کاظم زاده ایرانشهر، نمایشنامه *پروین دختر ساسان* را به رشته تحریر درآورد. نمایشنامه های او برای افشاندن تخم کینه و نفرت و تحریک احساسات نژادی و قومی بوده اند. نمایش هایی که هیچ یک از مشکلات و معضلات فراوری جامعه را حل نمی کردند و تنها نتیجه و حاصل آن ها تبلیغ کینه و دشمنی بود. ارائه تصویری شکوهمند و با جاه و جلال از پادشاهان ساسانی توسط هدایت سبب شد برخی از پژوهشگران او را سخنگوی اشرافیت دوره ساسانی

آنچه مغفول مانده و کمتر به آن توجه شده و شاید بسیاری از مخالفان هدایت و حتی برخی از موافقان او آن را ندانند این است که هدایت تا آخر عمر بر عقاید باستان گرایی خود باقی نماند و تغییراتی در عقاید و افکار او ایجاد شد. او رفته رفته راه خود را از باستان گرایان جدا کرد و در مواردی افکار آن ها را تمسخر کرد. به اعتقاد کاتوزیان، «هدایت در مرحله دوم از مراحل اندیشه خود وقتی دید که این احساسات وطن پرستی دستمایه بزرگی برای تبلیغات دولتی شده است به مخالفت با برخی از جنبه های اندیشه باستان گرایی خود که در آثارش ابراز کرده بود پرداخت، درحالی که خود زمانی از طرفداران پارسی سره بود و نمایشنامه پروین دختر ساسان را به این شیوه نوشته بود به مخالفت با آن برخاست و آن را به مسخره گرفت و همچنین در داستان کوتاه میهن پرست ناسیونالیسم دولتی را به باد انتقاد می گیرد و حساب خود را از آن به کل جدا می کند».

شاهرخ مسکوب نیز همین نظر را دارد. او می نویسد: «سال ها پیش از آنکه آرمان های میهنی و نوگرایی شتابان روزگار رضاشاهی در شهریور ۱۳۲۰ در دنیای بیرون از پا درآید، در روان هدایت فرو ریخته بود».

هدایت بسان بسیاری از روشنفکران آن دوره که

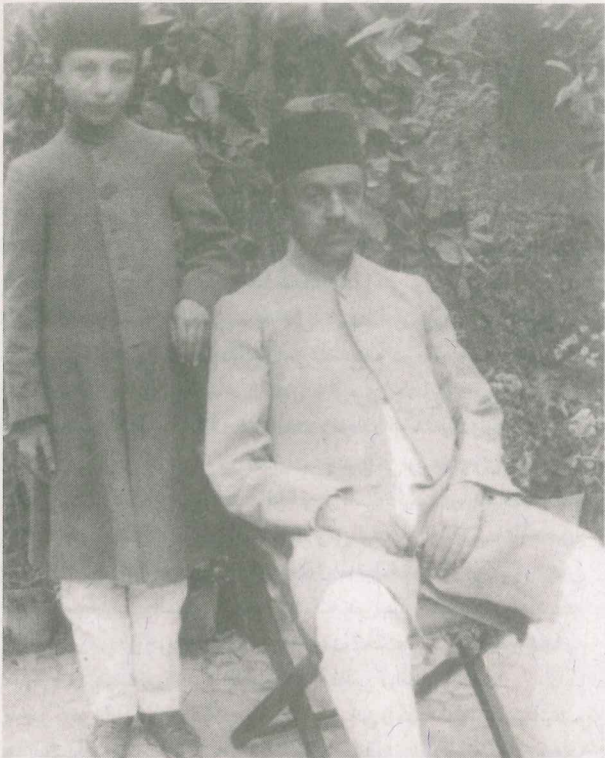
تصوری رمانتیک از ایران باستان داشتند، فکر می‌کردند با بزرگ کردن و عظمت بخشیدن به تاریخ ایران باستان و احیای عقاید و اندیشه‌های آن دوره و مقصر دانستن اسلام به عنوان عامل بدبختی و فلاکت ایرانیان و بدگویی از عرب و برانگیختن احساس کینه و نفرت نسبت به آن‌ها، مشکلات جامعه حل خواهد شد. به قول مسکوب «نویسندگان نخستین رمان‌های تاریخی ایران گمان می‌کردند که اگر آوازه عدل انوشیروان و طنین ترانه‌های یارید و شکوه و جلال بارگاه خسرو پرویز [را] به رخ جهانیان بکشند، آن دیروز از دست رفته را به امروز خواهند کشید و چشم جهان و جهانیان را خیره خواهند کرد».^{۲۱}

هدایت یک سال و نیم بعد از سقوط رضاشاه در مقاله «اشک تمساح» که در دهم بهمن ۱۳۲۱ در روزنامه رهبر چاپ شد به گذشته‌نگری و پناه بردن به گذشته حمله کرده و مبلغان این ایدئولوژی را با بدترین القاب توصیف می‌کند. او می‌نویسد: «افتخار به عظمت باستان تا آن حد مفید است که موجب تشویق و پیشرفت مادی و معنوی یک ملت در نبرد آینده او بشود و نه اینکه او را خودپسند بار بیاورد و نه اینکه بخواهند با این نوحه‌سرایی‌ها او را به خواب غفلت ببرند و در فلاکت محکوم بکنند. امروزه دوره‌ای نیست که به صرف گذشته تاریخی خود بیالیم و بدون کار و جدیت، حقوقی برای خود قائل بشویم».^{۲۲}

همچنین می‌گوید: «از هر گوشه و کنار، یک دسته میهن‌پرست فداکار و ناجیان دل‌سوخته قیام کرده دائماً اشاره به حیثیت، افتخارات و عظمت ایران باستان می‌نمایند و استعداد نژادی ما را می‌ستایند و قلم‌فرسایی می‌کنند، زبان می‌گیرند و نوحه‌سرایی می‌نمایند، فکر نان بکنیم که خربزه آب است. از این تبلیغات در سالن «پرویش افکار»^{۲۳} هم می‌کردند و بالاخره سال گذشته به معنی تثلیث معروف «خدا، شاه، میهن» پی بردیم. هنوز هم دست بردار نیستند».^{۲۴}

او در جواب آن‌هایی که خود و گذشته باستانی خود را برتر از دیگران می‌دانند و در اندیشه تحقیر ملل دیگر هستند، چنین می‌نویسد: «خوب بود که صفحه را عوض می‌کردند. مگر ملت‌های دیگر خلق‌الساعه به وجود آمده‌اند و بزرگانی نداشته‌اند و جهان‌گشایی‌هایی نکرده‌اند؟ یا مردمان هندوستان و چین و کده {احتمالاً کلدانی} و آشور و مصر نمی‌توانند چنین ادعاهایی داشته باشند؟ آیا می‌توانیم مدعی بشویم که در علم و هنر و فلسفه ما چشم و چراغ دنیاییم و هند و چین و یونان از ما پست‌تر بوده‌اند؟»^{۲۵} صادق هدایت در انتقاد از آن‌هایی که به طور مرتب به گذشته باستانی خود می‌بالند و امروز را از یاد برده‌اند، می‌نویسد: «داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است، باید دید امروز چه داریم و چه می‌خواهیم بکنیم. باید تصدیق کرد روزی که هوش و قریحه را قسمت می‌کرده‌اند همه‌اش را به ایرانیان بخشیده‌اند. اگر منصفانه قضاوت بکنیم باید اقرار کنیم که متأسفانه در علم و هنر هم شق‌القمر نکرده‌ایم. علم و ادب و هنر تعصب برنمی‌دارد و مال همه دنیاست. در موسیقی و حجاری و معماری و نقاشی، از دوره هخامنشی تا زمان صفویه از استادان بیگانه استفاده کرده‌ایم و الهام شده‌ایم».^{۲۶}

او بعد به کارگزاران و مقامات حکومتی حمله می‌کند و آن‌ها را افراد پست، دزد و دورو می‌داند که قصد دارند با عظمت بخشیدن به گذشته و بزرگ کردن دوران باستان مردم را فریب داده و بر آن‌ها اعمال حاکمیت کنند. او می‌نویسد: «این کامیون‌ها»^{۲۷} و آرتیست‌های وازده که معلوم نیست از کجا آورده‌اند، بیست سال پستی و دزدی و دورویی را به مردم می‌آموختند و اکنون



صادق هدایت و پدرش اعتضادالملک

می‌خواهند باز سر مردم افسار زده، خر را برانند. می‌خواهند به نام گذشته تاریخی، مردم را مشغول و سرگرم بکنند و ضمناً خودشان را سرجمع افتخارات آتیه ملت جا بزنند».^{۲۸}

او عملکرد و نتیجه ناسیونالیسم دولتی رضاشاهی را این چنین خلاصه می‌کند: «دزد باشید و متملق باشید و چاپلوس باشید»، هر کس در موقع پس دادن درس اشتباه کرد، دشمن خدا و شاه و میهن قلمداد می‌شود و او را در یکی از اتاق‌های زندان قصر پذیرایی شایان می‌کردند.^{۲۹}

صادق هدایت فقط از رضا شاه و دیکتاتوری او به ستوه نیامده بود، بلکه دوره محمدرضا را نیز ادامه همان دوران می‌داند. در نامه خود می‌نویسد: «نقشه اساسی برای دیکتاتوری اینجا در جریان است. تمام موجودات پرورش افکاری و جاسوس کهنه‌های سابق روی کار آمده‌اند».^{۳۰}

او دو سال و نیم قبل از خودکشی، طی نامه‌ای به محمدعلی جمال‌زاده، از «تغییر اساسی» در وجود خود سخن می‌گوید. پس از آن ضمن شکوه و گلایه می‌نویسد: «همه چیز به بن‌بست است و راه‌گزینی هم نیست».^{۳۱} به احتمال زیاد این تغییر اساسی، تغییر در عقاید و افکار اوست. هدایت حتی زمانی که در هند مشغول آموزش زبان پهلوی بود، به بیهوده

هدایت پس از آنکه دیکتاتوری، نقض آزادی‌های فردی و اجتماعی، خفقان، زور و تزویر، فساد، زندانی کردن و قتل آزادیخواهان را دید از باستان‌گرایی رویگردان شد و به آن پشت کرد. این رویگردانی در سال ۱۳۱۵ با نوشتن بوف کور آشکار می‌شود و به قول شاهرخ مسکوب، بوف کور مرثیه هدایت است بر آن جهان آرمانی

که در هند مشغول آموزش زبان پهلوی بود، به بیهوده

بودن برخی هنگام در است که گمان می‌

پرویز دار است.^{۳۲} در آخرین می‌کند؛ زبان با

عقم می‌ا؛ خودم را

محکوم می‌پرسم

توانسته‌ا؛ هدایت

می‌نویسا در جای

بعد طب می‌گوید

را تمسخر خطاب

او در پاس به آن‌ها

به پارسی کاملاً موا

احمق و خشم د

است بر

در سال

خشمگ

مستحق

اساسی

محمد

کرده‌ام و

هدایت

دارد از ر

همچنین

می‌دها

با وجو

آریا دیا

تحت

دیگر و

به وضو

آن را از ر

میرا می

متعلق

ایدئولوژی فاشیست آلمان نازی را نمایان می‌کند.^{۳۶} هدایت حتی پس از آنکه به باستان‌گرایی پشت کرد و مظاهر آن را به مسخره گرفت، همچنان طرفدار نازی‌ها باقی ماند. تا آنجا که نگارنده پیگیری کرده، هیچ نوشته‌ای یا سخنی از هدایت در محکومیت یا حتی استهزای نازیسم دیده نشده است. او شش ماه قبل از خودکشی در نامه‌ای به حسن شهید نورایی می‌نویسد: «از توماس مان خیلی تعجب کردم که این طور ملت آلمان را به باد فحش گرفته، او دیگر چرا؟»^{۳۷}

ناصر پاکدامن خاطرنشان می‌کند: «باید منظور هدایت، مجموعه گفتارهای رادیویی توماس مان باشد. چون او در مخالفت با آلمان هیتلری، وطن را ترک کرد و از هر جا که بود، در زبان و قلم به مبارزه با فاشیسم هیتلری ادامه داد، خاصه آلمانیان را مورد خطاب قرار می‌داد و سکوت ایشان را دال بر همدستی و شرکت در آن جرم ننگین می‌دانست».^{۳۸} هدایت در اوآن جوانی سخت تحت تأثیر افکار و عقاید نژادپرستانه کنت دو گوینو مبنی بر برتری نژاد آریا بود. او در زمانی زندگی می‌کرد که تبلیغات نژادی نازی‌ها در آلمان به اوج خود رسیده بود و این تفکرات در ایران و به‌ویژه در میان باستان‌گرایان، طرفدارانی داشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که وطن‌دوستی هدایت شکلی افراطی به خود گرفت و از شوونیسم و نژادپرستی در آن پدیدار شد. با روی کار آمدن رضاخان و به دست گرفتن زمام قدرت و تبدیل باستان‌گرایی به ایدئولوژی رسمی حکومت، هدایت خیلی زود فهمید باستان‌گرایی و عظمت بخشیدن به دوران باستان و پادشاهان آن، وسیله‌ای



صادق هدایت
در انتقاد از
آن‌هایی که به‌طور
مرتب به گذشته
باستانی خود
می‌بالند و امروز
را از یاد برده‌اند،
می‌نویسد:

«داشتیم داشتیم
حساب نیست،
دارم دارم حساب
است، باید دید
امروز چه داریم و
چه می‌خواهیم
بکنیم. باید
تصدیق کرد
روزی که هوش و
قریحه را قسمت
می‌کرده‌اند
همه‌اش را
به ایرانیان
نبخشیده‌اند

بودن برخی عناصر این طرز فکر پی برده بود. شاید زمینه این تغییر از همان هنگام در وجود او پدیدار شده بود. وی خطاب به ریپکا می‌نویسد: «چندی است که نزد آقای بهرام انکلساریا مشغول تحصیل زبان پهلوی شده‌ام، ولی گمان می‌کنم که نه به درد دنیا و نه به درد آخرتم بخورد».^{۳۹}

پرویز داریوش معتقد است این تغییر مدت‌ها پیش از این روی داده است.^{۴۰} یکی دیگر از پژوهشگران می‌نویسد: «اما هدایت، در نامه‌ای که در آخرین ماه‌های عمر خود نوشته، از همه چیزهای باستانی اظهار بی‌زاری می‌کند؛ هدایت می‌نویسد: از کاغذ [= نامه] و این جور چیزها و حتی از زبان باستان و خط باستانی و خیلی چیزهای دیگر که به دُم ما بسته است عقم می‌نشیند».^{۴۱} او چند ماه بعد در نامه‌ای چنین می‌نویسد: «نه تنها خودم را تبعه مملکت پرافتخار گل و بول نمی‌دانم، بلکه احساس یک جور محکومیت می‌کنم. محکومیت عجیب و بی‌معنی و پوچ. فقط از خودم می‌پرسم چقدر بی‌شرم و مادر قحبه بوده‌ام که در این دستگاه مادر قحبه‌ها توانسته‌ام تا حالا لاشه خودم را بکشم».^{۴۲}

هدایت در نامه‌ای دیگر واژه‌های باستان‌گرایان را مسخره می‌کند و می‌نویسد: «مشغول رتق و فتق امور و خدمت به میهن باستانی هستم؟»^{۴۳} در جای دیگر می‌نویسد: «هیچ چیز مضحک‌تر از هوش ایرانی نیست. بعد طبق عادت همیشگی یک جمله مستهجن درباره هوش ایرانی‌ها می‌گوید».^{۴۴} او طی نامه‌ای به یکی از دوستان خود در پاریس، باستان‌گرایان را تمسخر می‌کند و آن‌ها را «نمایندگان نژادی خطه پرافتخار شاهنشاهی» خطاب می‌کند.^{۴۵}

او در پاسخ به انتقادهای مجتبی مینوی از پارسیان هند [زردشتیان]، خود نیز به آن‌ها حمله می‌کند و می‌نویسد: «اما راجع به زبان پهلوی و حمله‌ای که به پارسی‌ها کرده بودی، اگرچه به گور پدرشان هم کرده، ولی با مطالب سرکار کاملاً موافق نیستم... پارسی‌هایی که پول دارند و کتاب چاپ می‌کنند، همه احمق و شارلاتان هستند. به هر حال، گور پدر همه‌شان».^{۴۶}

خشم ذبیح بهروز از سردمداران باستان‌گرایی از هدایت نیز تأیید دیگری است بر این تغییر. او که قبلاً کتاب *انیران* را به ذبیح بهروز تقدیم کرده بود، در سال‌های بعد آن چنان ضد باستان‌گرایی عمل می‌کند که بهروز از او خشمگین می‌شود و صادق هدایت با به‌کار بردن یک جمله کوتاه اما بسیار مستهجن نشان می‌دهد افکار و عقاید او با افکار و عقاید بهروز تفاوت‌های اساسی دارد. هدایت می‌نویسد: «یکی دو هفته پیش که سری به خانه محمد^{۴۷} زدم بهروز آنجا بود. به من سخت حمله کرد که چرا میهن تلفظ کرده‌ام و خشتکش را سرمان کشید. از قرار معلوم قهر ورچسونده به یک...».^{۴۸} هدایت در یکی از نامه‌های خود به حسن شهید نورایی به هنگامی که قصد دارد از رضا شاه نام ببرد، به جای آن با یک فحش رکیک از او یاد می‌کند. همچنین در یکی از نامه‌های خود، محمدرضا پهلوی را مورد استهزا قرار می‌دهد و او را دوس مردالینوس، یعنی مدفوع آدمی^{۴۹} می‌نامد.^{۵۰}

با وجود این نشانه‌هایی از دوری و بی‌زاری او از نازیسم و اندیشه برتری نژادی آریا دیده نشده است. هدایت مثل همه باستان‌گرایان و متعصبان آن دوره، تحت تأثیر ایدئولوژی نازیسم بود. او به برتری نژاد آریا و منحط بودن نژادهای دیگر و به‌ویژه نژاد سامی اعتقاد داشت. این را در نوشته‌های او می‌توان به وضوح دید. هدایت به هنگامی که درباره «قربانی خونین» سخن می‌گوید، آن را از «عادات وحشی» اقوام سامی می‌داند و «مذاهب آری» را از این عادت مبرا می‌کند.^{۵۱} از دیدگاه هدایت، عرب‌ها و یهودیان، اسلام و یهودیت، همه متعلق به نژاد سامی و در اصل یکی هستند. ضدیت هدایت با یهودیان تأثیر

نند.
بول و
ارات

های
ملق
پس
هن
دان

و به
امه
شه
مام
ای

«به
عود
زیه
زی
می
نی
وده

است برای مشروعیت بخشیدن به حکومت رضاشاه و او را ادامه دهنده راه کوروش، داریوش، اردشیر و نوشیروان قلمداد کرد، از این رو زمینه های تجدید نظر در افکار هدایت پدیدار شد. هدایت پس از آنکه دیکتاتوری، نقض آزادی های فردی و اجتماعی، خفقان، زور و تزویر، فساد، زندانی کردن و قتل آزادیخواهان را دید از باستان گرایی رویگردان شد و به آن پشت کرد. این رویگردانی در سال ۱۳۱۵ با نوشتن بوف کور آشکار می شود و به قول شاهرخ مسکوب، بوف کور مرثیه هدایت است بر آن جهان آروانی.^{۲۹}

پی نوشت ها:

- ۱- مایکل هیلمن، «سال شمار زندگی صادق هدایت»، ایران نامه، س ۱۰، ش ۳، سال ۱۳۷۱. ص ۴۱۴.
- ۲- محمد علی همایون کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، طرح نو، تهران، سال ۱۳۷۲. ص ۲۸.
- ۳- سپید و سیاه (مجله)، «و اکنون هدایت سخن می گوید»، س ۱۵، ش ۱۴، سال ۱۳۴۶. صص ۱۱-۱۲.
- ۴- منصور رستگار فسایی، احوال و آثار دکتر پرویز ناتل خانلری، طرح نو، تهران، سال ۱۳۷۹. ص ۴۲۴.
- ۵- همان، ص ۴۲۵.
- ۶- همان.
- ۷- علی رضا اکبری، «صادق هدایت به روایت شاهرخ مسکوب»، دوماهنامه اندیشه پویا، چهارشنبه یکم اسفند ۱۳۹۸. ش.
- ۸- محمد علی همایون کاتوزیان، همان، ص ۱۱.
- ۹- محمد پروین گنابادی، «قانون استاد سازی»، فردوسی، ش ۷۲۸، سال ۱۳۴۴. ص ۹.
- ۱۰- منصور رستگار فسایی، همان، ص ۴۱۹-۴۲۰.
- ۱۱- صادق هدایت، «مازیار»، روشنائی، تهران، سال ۱۳۱۲. ص ۱۳۱۲.

۱۲- همان، ص ۹۵.

۱۳- همان، ص ۱۱۶.

۱۴- همان.

۱۵- رضا بیگدلو، باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران، نشر مرکز، تهران، سال ۱۳۸۰. ص ۲۰۶.

۱۶- حسن عابدینی، صد سال داستان نویسی در ایران، تندر، تهران، سال ۱۳۶۶-۱۳۶۸. ص ۶۳.

۱۷- فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران، سال ۱۳۴۶. ص ۲۸۱.

۱۸- آرتور کنت دو گوینو (۱۸۱۲-۱۸۸۲ م)، عقاید او درباره نابرابری نژادی و برتری نژاد آریا در آلمان، بسیار مورد توجه قرار گرفت و نطفه اصلی مرام ناسیونال

سوسیالیسم و رایش سوم به شمار آمد. او سفیر کبیر فرانسه در ایران بود که بار دوم از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳

در تهران ماند. گوینو معتقد به برتری نژاد آریایی بود. گوینو، ایران را مرکز نژاد آریایی می دانست.

هرچند بعدها در کتاب سفرنامه گوینو به ایران و آثاری از او، بدگویی های بسیاری از عادات و خصال ایرانی ها کرده و عبارات بدی در این باره به کار برده

است. صریحاً می توان گفت پیدایش مرام نازی در آلمان که متکی بر برتری نژادی بود، مستقیماً از

فلسفه گوینسم سرچشمه گرفت. هوشنگ اتحاد، پژوهشگران معاصر ایران، انتشارات فرهنگ معاصر، جلد ششم، تهران، سال ۱۳۸۲. صص ۷۰۰-۶۹۳.

فرضیه انحطاط ایرانیان در نتیجه آمیزش با نژادهای دیگر از جمله عقاید نژادی گوینو است. او معتقد بود نژاد آریا در نتیجه آمیزش با عرب ها از خلوص و

پاکی دور شده است. ۱۹- م. ف. فرانسه، آشنایی با صادق هدایت، نشر مرکز، تهران، سال ۱۳۷۲. ص ۷۱.

۲۰- محمد علی همایون کاتوزیان، همان، ص ۸۰.

۲۱- علی رضا اکبری، همان.

۲۲- همان.

۲۳- صادق هدایت، «اشک تمساح»، روزنامه رهبر،

دهم بهمن ۱۳۲۱.

۲۴- «سازمان پرورش افکار» به موجب تصویب نامه دولت در ۸ دی ۱۳۱۷ تأسیس شد و فعالیت عمده

آن برگزاری جلسات سخنرانی بود که همواره با مدح و ستایش رضاشاه همراه می شد. غرض هدایت از

«موجودات پرورش افکاری» همه کسانی است که در آن فعالیت های تبلیغاتی شرکت کرده بودند.

هشتاد و دو نامه، توضیحات ناصر پاکدامن، ص ۲۱۱.

۲۵- صادق هدایت، همان.

۲۶- همان.

۲۷- همان.

۲۸- کاملیون همان آفتاب پرست است که به سرعت تغییر رنگ می دهد و هم رنگ محیط می شود. در عربی به آن حرباء می گویند.

۲۹- همان.

۳۰- همان.

۳۱- صادق هدایت، هشتاد و دو نامه، ص ۸۹.

۳۲- عقاید و افکار صادق هدایت، و نامه ای از صادق هدایت به جمال زاده، انجمن گیتی، تهران، سال ۱۳۳۵. ص ۷۰.

۳۳- ژ. ریپکا، یادبودهای من از صادق هدایت، سخن، د ۱۵، ش ۵، سال ۱۳۴۴. ص ۴۶۰.

۳۴- ناصر وثوقی، «جاودان- یادها»، بخارا، س ۳ ش ۵، تهران، سال ۱۳۸۰. ص ۳۸۱.

۳۵- محمد دهقانی، «پیشگامان نقد ادبی در ایران»، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۰. ش، ص ۲۳۲.

۳۶- همان، ص ۱۱۲.

۳۷- همان، ص ۱۲۷.

۳۸- همان، ص ۱۸۹.

۳۹- همان، ص ۱۳۷.

۴۰- همان، ص ۲۳۴.

۴۱- منظور محمد مقدم است.

۴۲- صادق هدایت، همان، ص ۱۴۲.

۴۳- نام مردالینوس در اسپانیولی با کلمه merde در فرانسوی (به معنی مدفوع و افکنده آدمی) از یک ریشه و دارای یک معنی است.

(تصحیح و یادداشت محمد جعفر محبوب بر توب مرواری صادق هدایت، آرش، استکهلم، ۱۳۶۹/۱۹۹۰. ص ۱۰۷).

۴۴- صادق هدایت، همان، ص ۱۴۸.

۴۵- صادق هدایت، نیزنگستان، ص ۱۸.

۴۶- ماشاء الله آجودانی، هدایت و بوف کور و ناسیونالیسم، ص ۷.

۴۷- صادق هدایت، هشتاد و دو نامه، ص ۱۹۶.

۴۸- همان، ص ۲۲۸.

۴۹- علی رضا اکبری، همان.

خانواده های محترم محمدی، قاسمی و قشقایی ما را در

غم خود شریک بدانید.

لطف الله میثمی و همکاران نشریه چشم انداز ایران